بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 22/02/94

جلسه 1168

بحث در این بود که اگر ما شک کنیم مسئله ای در آینده محل ابتلاء ما خواهد بود تعلم آن لازم است یا لازم نیست، برخی گفتند تعلم آن لازم نیست به مقتضای استصحاب عدم دخول در محل ابتلاء، و لکن مشهور قائل به وجوب تعلم شدند.

در رد این استصحاب وجوهی ذکر شده است، وجه اول وجهی بود که آقای خوئی فرمود علم اجمالی داریم به ابتلاء به مسائلی در آینده که اگر بخواهیم استصحاب عدم ابتلاء در آن جاری کنیم مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه هست.

این مطلب اگر ثابت بشود که ما علم اجمالی داریم به ابتلاء به مسائلی که در زمان ابتلاء یا عاجز هستیم از تعلم و یا غافلیم، شکی نیست که این علم اجمالی منجز است، اما ما معتقدیم که این علم اجمالی منحل می شود، مسائلی هست که اعتراف به آن متعارف هست، مثل مسائل متعارفه نماز، خمس، روزه، اما مسائلی که ابتلاء به آنها متعارف نیست علم اجمالی ما به ابتلاء نسبت به آنها منحل می شود.

بله مسائلی است که بعد از ابتلاء هم قادر بر تعلمش هستیم و هم ملتفت هستیم به تعلم، آنها که تعلمش الآن واجب نیست و نباید آنها را در دائره علم اجمالی قرار بدهیم.

جواب دوم از این استصحاب: ما عن السید الخوئی ایضا، ایشان فرموده که اگر بنا باشد استصحاب عدم دخول در محل ابتلاء جاری بشود و جلوی وجوب تعلم را بگیرد حمل اخبار تعلم بر فرد نادر لازم می آید، چون معمولا ما شک داریم در ابتلاء به یک مسأله ای در آینده، و حمل اخبار تعلم بر فرد نادر عرفی نیست.

اقول: این هم به نظر ما ناتمام است، برای اینکه نسبت به محرمات که ما تعلم را بالفعل واجب می دانیم زیرا تکلیف فعلی است ابتلاء به آن فعلی است، ولو ما بالفعل اراده نداریم ارتکاب مشکوک الحرمة را، و لکن تعلق حرمت به آن فعلی است، حتی مرحوم آقای خوئی فرمود و ما هم قبول کردیم که قبل از وجود موضوع حرمت مثل خمر حرمت شرب فعلی است، ما مبتلا هستیم همین الآن به احکام تحریمیه، اینها را که ما الآن باید تعلم کنیم اگر احتمال بدهیم با ترک تعلم به مخالفت این احکام تکلیفیه تحریمیه مبتلا بشویم، اینکه خارج از بحث ماست.

سوال؟

بحث در تعلم است، بحث در این است که ما می خواستیم استصحاب کنیم فلان حکم مثل وجوب نماز آیات عند الزلزلة بر ما تا آخر فعلی نخواهد شد، پس مقدمات مفوته آن بر ملازم التحصیل نیست، خب این در صورتی است که ما با استصحاب عدم وقوع زلزله در آینده نفی وجوب نماز آیات بکنیم عقیب الزلزلة، بعد بگوئیم وقتی ما نسبت به این وجوب نماز آیات مؤمّن داشتیم نسبت به تحصیل مقدمه مفوته آن مثل تعلم احکام آن مؤمّن داریم ، اما در رابطه با تحریمها، تحریمها همین الآن فعلی است، همین الآن حرام است بر من شرب خمر و لو خمری موجود نباشد، استصحاب عدم وجود خمر در خارج اثر ندارد، و لذا حکم تحریمی همین الآن فعلی است و اگر من احتمال بدهم بخاطر ترک تعلم به مخالفت این حکم تحریمی واقعی می افتم باید تعلم کنم.

اما در رابطه با واجبات یک سری موارد هست که اصل وجوب معلوم است خصوصیات واجب مجهول است، مثل نماز اصل وجوبش معلوم است کیفیت نماز مجهول است، اینجا هم ابتلاء به نماز معلوم است دیگر، استصحاب عدم ابتلاء معنی ندارد.

می ماند مواردی که اصل وجوب معلوم نیست، مثل وجوب نماز آیات بعد از مخوّف سماوی مثل رعد و برق، معمولا انسان علم تفصیلی دارد به ابتلاء به یک سری موضوعات، مثل همین ابتلاء به رعد و برق که مخوّف سماوی است، نمی تواند استصحاب عدم ابتلاء را، چون علم دارد به ابتلاء دیر یا زود، اینجا هم که باید تعلم کند که نماز آیات عند المخوف السماوی واجب است کما علیه جماعة یا واجب نیست کما أفتی به کثیر من المعاصرین، این هم که خارج از بحث است.

می ماند مواردی که شک در وجوب داریم و شک در ابتلاء به موضوع این وجوب، و طرف علم اجمالی هم نیست، چون اگر طرف علم اجمالی باشد که ما واجب می دانیم تعلم را.

قسم اخیر شک در وجوب است و شک در ابتلاء، مثل اینکه ما در کشوری هستیم که اصلا شک داریم در وقوع زلزله در این کشور در آینده، و نمی دانیم نماز آیات بعد از زلزله واجب است یا واجب نیست، در اینجا هم گاهی علم اجمالی داریم به ابتلاء در برخی از مسائل، آنجا هم که ما تعلم را واجب دانستیم به خاطر علم اجمالی، فقط باقی ماند موردی که شک در وجوب است و شک در تحقق موضوع وجوب است در مستقبل، علم اجمالی هم به ابتلاء به موضوع این وجوب ما نداریم، این مورد نادر است یا مورد غالب است به نظر شما؟

قطعا مورد غالب نیست، شبهات تحریمیه را که خارج کردیم، گفتیم ابتلاء به حکم تحریمی فعلی است، چون وجود حرمت متوقف بر وجود موضوع آن نیست، قبل از وجود خمر هم حرمت دارد شرب آن، پس ابتلاء به این حکم تحرمی فعلی است و تعلم آن واجب است، مواردی که اصل وجوب را می دانیم کیفیت واجب را نمی دانیم مثل نماز، روزه، آنها هم که علم به ابتلاء آن هست باید تعلم کنیم، مورد سوم جائی است که شک در وجود داریم ولی علم تفصیلی داریم به تحقق موضوع آن در آینده مثل مثال رعد وبرق برای نماز آیات، آن هم که تعلمش واجب است، مواردی هم بود که که شک در وجوب داریم و علم تفصیلی به تحقق موضوع وجوب در آینده نداریم، ولی علم اجمالی داریم که یک سری مسائل هست که موضوع آن در آینده فعلی خواهد شد، اینجا هم که تعلم واجب بود، ماند مواردی که شک بدوی داریم در تحقق موضوع یک وجوب محتمل، مثل اینکه در کشوری هستیم در تحقق زلزله که اگر زلزله بشود شاید نماز آیات بر ما واجب بشود، حالا اگر کسی بگوید اینجا ما استصحاب عدم وقوع زلزله می کنیم دیگر نیازی نیست برویم تعلم کنیم احکام نماز آیات زلزله را، آیا این حمل اخبار تعلم بر فرد نادر لازم می آید، قطعا اینطور نیست، فلا یتم الجواب الثانی ایضا.

سوال؟

فرض این است که یک سری مسائل هست که متعارف است ابتلاء به آن، اینها را می گوئیم داخل در علم اجمالی است به ابتلاء، یک سری مسائل است که خارج از متعارف این مکلف است که علم اجمالی به ابتلاء به آن ندارد، شبهه تحریمیه هم نیست، بلکه شک بدوی است در تحقق موضوع یک وجوب محتمل، مثل شک بدوی در تحقق زلزله در یک کشوری که زلزله خیز نیست، که اگر زلزله پیش بیاید شاید موضوع باشد برای یک احکام تکلیفیه ای مثل وجوب فوری نماز آیات با کیفیت خاصه، حالا اگر اینجا استصحاب کنیم عدم وقوع زلزله را که مؤمّن باشد از وجوب نماز ایات و از تحصیل مقدمات مفوته آن از جمله تعلم، از این حمل اخبار تعلم بر فرد نادر لازم نمی آید.

جواب سوم از استصحاب عدم ابتلاء: جواب مرحوم نائینی است، ایشان فرموده است که آنی که خارج شده به دلیل لبی از اخبار وجوب تعلم فرض قطع به عدم ابتلاء هست، نه فرض عدم ابتلاء واقعی، استصحاب عدم ابتلاء اثر شرعی ندارد، اگر یک مقید لفظی داشتیم که می گفت اذا کنت تبتلی بمسألة فی المستقبل فیجب علیک تعلمها، می گفتید استصحاب می کنیم عدم ابتلاء به این مسأله را در آینده، اصل موضوعی وبد، اما مقید لفظی که نداریم بلکه مقید مقید لبی است، اطلاق دارد اخبار وجوب تعلم، عقل چون ملاک وجوب تعلم را طریقی را می بیند فرض قطع به عدم ابتلاء را خارج می کند از وجوب تعلم، چون ملاک طریقی در آنجا نیست، فرض شک در ابتلاء باقی می ماند در وجوب تعلم، مثل وجوب امر به معروف ونهی از منکر، ملاک امر به معروف طریقی است و لذا می گویند شرط وجوب امر به معروف احتمال تاثیر است، سؤال این است که آیا می شود استصحاب بکنیم عدم تاثیر امر به معروف را در مخاطب، ابدا، زیرا شارع که در لسان خطاب اخذ نکرد که اذا کان الامر بالمعروف مؤثّرا فیجب، تا ما استصحاب کنیم عدم تأثیر را و نفی کنیم وجوب امر به معروف را، اطلاق دارد وجوب امر به معروف، مقید لبی می گوید چون ملاک وجوب امر به معروف طریقی است جائی که قطع داریم به عدم تأثیر آنجا ملاک طریقی وجود ندارد برای امر به معروف، انصراف پیدا می کند وجوب امر به معروف از موارد قطع به عدم تأثیر، البته شارع مقدس اگر می خواست به دلیل خاص می توانست بگوید احتیاطا در آن موارد قطع به عدم تأثیر هم امر به معروف کنید، چون شاید قطع شما اشتباه باشد، مثل حکمت عدم اختلاط میاه که منشأ شده مولا بگوید ولو شما قطع دارید به اینکه این زن مطلقه حامله نیست ولی حکمت عدم اختلاط میاه اقتضاء می کند که عده واجب باشد، شارع این را می تواند بکند، اما خطاب امر به معروف چون ملاکش طریقی است انصراف دارد از موردی که من مکلف قطع داریم به عدم تأثیر، اما از موارد شک در تأثیر انصراف ندارد، به تعبیر امام در تحریر الوسیله حتی موردی که بینه قائم بشود بر عدم تأثیر انصراف ندارد دلیل وجوب امر به معروف، دو شاهد عادل به من گفتند آقا امر به معروف نکن که اثر ندارد، می گویم ببخشید من از سخن شما قطع پیدا نکردم به عدم تأثیر، احتمال تأثیر می دهم و لذا باید امر به معروف بکنم، تا چه به رسد به استصحاب عدم تأثیر.

این فرمایش محقق نائینی نتیجه اش این می شود که در بحث وجوب تعلم هم ما مقید لبی مان موجب انصراف وجوب تعلم می شود از موارد قطع به عدم ابتلاء، موارد شک در ابتلاء باقی است در اخبار وجوب تعلم، و در مورد استصحاب شک وجدانی در ابتلاء که از بین نمی رود.

برخی به محقق نائینی اشکال می کنند که شما دیگر چرا، شما که می گوئید استصحاب قائم مقام قطع موضوعی می شود، خوب استصحاب عدم ابتلاء قائم مقام علم به عدم ابتلاء می شود، مگر نمی گوئید شارع گفت یجب التعلم الا فی فرض العلم بعدم الابتلاء،مگر شارع اینجور نگفته که تعلم واجب است مگر در فرض علم به عدم ابتلاء، خوب استصحاب عدم ابتلاء هم می گوید انت عالم بعدم الابتلاء تعبدا، این قائم مقام قطع موضوعی می شود دیگر.

اقول: جوابش این است که این اشکال به محقق نائینی وارد نیست، یک وقت در خطاب لفظی اخذ می شود عنوان علم و عنوان شک، خوب اینجا جای بحث هست که بگوئیم استصحاب تعبد به علم است و الغاء شک است و قائم مقام قطع موضوعی می شود، ولو ما قبول نداریم این کبری را، استصحاب تعبد به علم نیست، ولی کسانی مثل مرحوم نائینی مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد می گویند استصحاب اینجا قائم مقام قطع موضوعی می شود، چون در خطاب گفت علم، اما یک وقت در خطاب لفظ علم نیامده است عقل بدون لسان می آید قطع وجدانی به عدم ابتلاء را خارج می کند از وجوب تعلم و وجوب فحص، چون می گوید نکته وجوب طریقی تعلم در اینجا نیست، عنوان نمی دهد به خطاب، اصلا غیر از اینکه در لسان خطاب نیامده است این عنوان علم به عدم ابتلاء، اصلا ثبوتا هم معلوم نیست این عنوان اخذ شده باشد، شاید ثبوتا شارع گفته است یجب التعلم مع وجود الملاک الطریقی للتعلم، که اذا کان هناک الملاک الطریقی للتعلم موجودا فیجب التعلم، شاید قید این است، جائی که امکان وجوب طریقی تعلم باشد و ملاک وجوب طریقی تعلم باشد آنجا تعلم واجب است، شاید شارع در مقام ثبوت اینجور گفته است، استصحاب عدم ابتلاء فوقش می گوید تو علم داری به عدم ابتلاء، این را که نمی گوید که ملاک وجوب طریقی تعلم نیست، و لذا این جواب محقق نائینی جواب تمامی هست، استصحاب عدم ابتلاء نمی تواند موضوع وجوب تعلم را بردارد.

سؤال؟

استصحاب می گوید شما عالمی تعبدا به عدم ابتلاء، آیا پس ملاک طریقی تعلم منتفی است؟ ملاک طریقی تعلم که با شک وجدانی در ابتلاء موجود است، استصحاب که شک وجدانی در ابتلاء را از بین نمی برد، انصراف وجوب تعلم از مواردی است که قطع وجدانی دارید به عدم ابتلاء، استصحاب که قطع وجدانی به عدم ابتلاء نمی آورد.

اقول: این فرمایش محقق نائینی ولو درست است و استصحاب عدم ابتلاء نسبت به وجوب تعلم هیچ مشکلی نمی تواند ایجاد کند نسبت به اخبار تعلم، یعنی رافع موضوع آن نمی تواند باشد، ولی سؤال ما از محقق نائینی این است که آیا معارض او هم نمی تواند باشد؟

استصحاب عدم ابتلاء رافع موضوع افلا تعلمت نیست، این درست است، اما استصحاب عدم ابتلاء یعنی چه؟ یعنی استصحاب می کنیم عدم وقوع زلزله را در آینده در این شهر، با این استصحاب نفی می کنیم وجوب نماز آیات را در آینده، مؤمّن داریم از وجوب آینده نماز آیات عقیب زلزله، این مؤمّن از وجوب نماز آیات در آینده مؤمّن از مقدمات وجودیه آن و مقدمات علمیه آن خواهد بود، وقتی مؤمّن از وجوب نفسی نماز آیات در آینده هست مؤمّن از مقدمات آن هم هست دیگر، استصحاب می گوید در آینده در این شهر زلزله نخواهد شد پس در آینده نماز آیات بر ما واجب نخواهد بود پس لازم نیست که ما الآن تعلم کنیم، ما مؤمّن داریم دیگر، مؤمّن از وجوب نفسی نماز آیات در آینده بالتبع مؤمّن از وجوب تحصیل مقدمات مفوّته آن هم هست بلا اشکال که یکی از آنها تعلم است، وقتی استصحاب می کنید که امروز این موضوع رخ نخواهد داد برای شما پس شما مقدمه واجب را هم لازم نیست تحصیل کنید دیگر، استصحاب می گوید این مریض فوت نمی کند خوب این مؤمّن است نسبت به اینکه لازم نیست بروم مقدمات غسل میت را تهیه کنم، اینکه شکی ندارد.

سؤال؟

بحث در این است که استصحاب عدم ابتلاء در مقابل اخبار تعلم صلاحیت معارضه دارد، فعلا بحث معارضه است، پذیرفتیم که اخبار تعلم که می گوید تعلم کن این حکمی را که ممکن است در آینده مبتلا به آن بشوی، استحصاب عدم ابتلاء هم این دلیل وجوب تعلم را از بین نمی برد، اما خود استصحاب در عرض این دلیل مؤمّن هست نسبت به آن وجوب نفسی محتمل و مقدمات آن که یکی تعلم است، چرا با هم تعارض نکنند، نسبت هم که عموم من وجه است دیگر، اخبار وجوب تعلم با استصحاب در خصوص این مورد شک در محل ابتلاء به عموم من وجه تعارض کردند، نیازی به استصحاب عدم ابتلاء هم نیست بلکه خود برائت از وجوب استقبالی نماز آیات هم می تواند همین نقش را ایفاء کند و مؤمّن باشد از وجوب آن در آینده وبالتبع وجوب تحصیل مقدمات آن از جمله تعلم، چه جور از این معارضه جواب بدهیم؟

یک جواب که در لابلای کلمات بحوث هست، گاهی تعبیر می کنند اخبار وجوب تعلم اباء از تخصیص دارد، یعنی اگر در یک جا به عموم من وجه با دلیل استصحاب تعارض کرد اخبار وجوب تعلم اباء از تخصیص دارد او مقدم است.

می گوئیم به چه دلیل؟ اخبار وجوب تعلم چه ابائی دارد از تخصیص، نسبت به اصلی که مستقیم نفی حکم بکند نفی جعل بکند ممکن است خوب بگوئید اخبار تعلم بگوید آقا برائت از جعل جاری نکنید قبل الفحص، استصحاب عدم جعل جاری نکنید قبل الفحص، اما آن اصل هائی که نافی وجود موضوع در خارج است، نافی مجعول است نه نافی جعل، می گوید در خارج زلزله ای رخ نخواهد داد در شهر شما، برائت هم از وجوب فعلی نماز آیات است نه برائت از جعل، خوب اخبار تعلم چه ابائی از تخصیص دارد نسبت به این اصل های موضوعی یا اصل های نافی وجود موضوع در خارج، ولو برائت از وجوب فعلی باشد، په ابائی از تخصیص دارد؟ پس این وجه تمام نیست.

ممکن است شما وجه دیگری ذکر کنید بگوئید قبول است اشتباه کردیم اخبار تعلم اباء از تخصیص ندارد، ولی حاکم که هست، اخبار تعلم ناظر است به جمیع اصول مؤمّنه در شبهات حکمیه قبل الفحص، دارد دستور توقف آن اصول عملیه را می دهد که قبل الفحص جاری نمی شود، می شود حاکم، و حاکم بر محکوم مقدم است ولو نسبت عموم من وجه باشد.

اقول: این جواب هم به نظر ما درست نیست، برای اینکه به چه دلیل اخبار وجوب تعلم بر اصل های موضوعی حاکم است مثل استصحاب عدم وقوع زلزله در آینده، یا برائت از وجوب فعلی نماز آیات در آینده، افلا تعلّمت فوقش حاکم است بر آن اصولی که به لحاظ شبهه حکمیه جاری می شود قبل الفحص، استصحاب عدم وجوب نماز آیات عند الزلزلة بله بر او حاکم است، افلا تعلمت می گوید مبادا استصحاب کنید عدم جعل وجوب نماز آیات را عند الزلزلة، مبادا برائت جاری کنید از این جوب، می گوئیم قبول، اما اجازه می دهید که استصحاب کنیم عدم وقوع زلزله را در اینده، اجازه می دهید که برائت جاریکنیم از وجوب فعلی نماز آیات در آینده که شک داریم زلزله می شود یا نه؟ به چه دلیل اخبار تعلم حاکم باشد بر این اصل های موضوعی، ما دلیل نداریم بر این مطلب.

 و لذا نه اباء از تخصیص درست است و نه حکومت افلا تعلمت درست است.

ما تنها توجیهی که داریم برای حل این معارضه، که اگر این معارضه حل نشود می دانید که یک عده ای طلبکار می شوند و می گویند استصحاب مقدم است، چون لسان استصحاب لسان عموم است و لسان اخبار تعلم اطلاق است، و دلیل عام مقدم است بر دلیل مطلق عند التعارض، اگر معارضه را حل نکنیم بعضی ها طلبکار می شوند می آیند استصحاب عدم ابتلاء را جاری می کنند می گویند او عموم است، مثل لاتکرم ایّ فاسق که بر اکرم العالم مقدم می شود چون عام وضعی بر اطلاق حکمی عند التعارض مقدم است عند المشهور، می گویند استصحاب هم عام وضعی است مقدم می شود چون استصحاب می گوید لا تنقض الیقین بالشک ابدا، ابدا لسان عمو است دیگر، اما این افلا تعلمت حتی تعمل که اداة عموم ندارد، برای حل معارضه تنها توجیهی که به نظر ما می آید این است که بگوئیم استصحاب عدم ابتلاء مؤمّن حیثی است نه مؤمّن من جمیع الجهات، یعنی می گوید اگر من باشم و شک در تحقق زلزله فی المستقبل که منشأ شک در وجوب فعلی نماز آیات است من مؤمّن هستم، مؤمّن حیثی است دیگر، از حیث این شک من مؤمّن هستم، منافات ندارد که یک منجز دیگری به نام افلا تعلمت حتی تعمل داشته باشیم، مثل استصحاب عدم ححیت خبر ثقه که تعارض ندارد با دلیل بر حجیت بینه، بلکه عدم حجیت خبر ثقه می گوید من منجز نیستیم دلیل نمی شود که بینه منجز نباشد، این استصحاب من مؤمّن حیثی هستم یعنی اگر با من باشد من مشکل را حل می کنم، اما من تضمین نمی دهم که هیچ منجز دیگری نباشد.

سؤال؟

نه حیثی است، اگر بگوئید حکومت افلا تعلمت، یعنی او مقدم است، بحث تقدیم نیست، بحث این است که افلا تعلمت می گوید من منجزم استصحاب نمی گوید تو منجز نیستی، بلکه استصحاب می گوید اگر منجز آخری به نام افلا تعلمت نبود من مؤمّن بودم، اینها با هم تنافی و تعارض ندارند.

 و لذا برای تتمیم جواب سوم که جواب مرحوم نائینی است ما مجبوریم برای رفع معارضه این بیان را مطرح کنیم که به نظر بیان تمامی می رسد، بقیه جواب ها ان شاء الله فردا.